

خودکاری که همیشه همراه اوست یک ابزار است برای اینکه بتواند دائماً محاسباتش را انجام دهد.

در شکل حرف زد من هم به نظر می رسید تلاش ویژه‌ای داشتید.

بله. تکیه کلام «رفیق» هم مثال دیگری در این باره است. من این کلمه را به شخصیت اضافه کردم که به همه همین را می گوید. در واقع گاهی اوقات این شک را ایجاد می کند و اگر دقت کنید کاراکترهای دیگر مثل محمدعلی از لفظ برادر استفاده می کردند که به عنوان رزمنده و یا اخوی هم هست؛ اما من برای شخصیت فرخ «رفیق» را اضافه کردم و جالب است که او به همه همین لقب را می داد و همین باعث می شد که این تکیه کلام شک در باره هویت او را بیشتر کند که چرا این را به دیگران می گوید؟ اصلاً چه رفاقتی با شخصیت‌های منفی دارد؟ به آن‌ها می گوید رفیق و به محمدعلی، شاهو و ابراهیم هم همین را می گوید! علاوه بر این بازی با عینک، نگاه و شکل دیالوگ گویی از جمله مواردی هستند که سعی کرده‌ام روی آن‌ها کار کنم. همه این‌ها طراحی‌هایی بود که نتوانستیم با تعامل کارگردان به آن برسیم و اگر امروز فرخ قابل قبول است و یا تماشاگر او را پذیرفته باعث خوشحالی من است.

برای این خصوصیت‌ها بیشتر به دیالوگ بسنده کردید یا اینکه از بازی زیر پوستی هم برای این کاراکتر استقبال کردید و برای آن برنامه داشتید؟

قطعا هر دو. من در خلق شخصیت سعی می‌کنم برای آن کاراکتر شناسنامه ایجاد کنم که مدام از عباس غزالی دور شوم و بیشتر در جلد کاراکتر مورد نظر نفوذ کنم و آدمی بشوم با این شناسنامه و خصوصیات رفتاری که در آن دهه بوده و او را زندگی کند.

این نقش گاهی به تیپ شدن نقب میزد، شکل مواجهه شما با این خصوصیت به چه صورت بود؟

من گاهی اوقات در پرونده کاری‌ام کاراکترهایی را بازی کرده‌ام که به تیپ نزدیک می‌شوند اما آن کاراکترها هم صد در صد تیپ نیستند و آن‌ها را تبدیل به تیپ - شخصیت کرده‌ام. در واقع اگر به تیپ هم ورود کنم او را تبدیل به شخصیت می‌کنم تا برای تماشاگر باورپذیر باشد. یعنی سعی می‌کنم بحث زیر پوستی و درونی بودن را آنقدر قوی پیاده کنم تا تماشاگر در عین حال که دارد کاراکتری را می‌بیند که شاید ویژگی‌های کاریکاتوری داشته باشد، او را با آن شرایط بپذیرد، مثل بهروز در «وضعیت سفید». اما در «شاه‌رگ» نقش فرخ را بازی می‌کردم که کاملاً شخصیت بود و همانطور که گفتیم با این ریزه کاری توانستیم این شخصیت را ثبت کنیم.

معمولاً در سریال‌های ما برای نقش‌های خاکستری انگار بیشتر از هر چیزی روی سیاه در آمدن شخصیت کار می‌شود و

یکی از خوبی‌های فرخ این است که انگار تمام تلاشتان را کرده‌اید که این سیاه و سفید را توامان با هم رعایت کنید.

نقش‌های خاکستری بازیگری را که مثل من عاشق کار خوداست قفلک می‌دهد و چالش بزرگی است و دوست دارم آن را انجام دهم؛ باز هم تاکید می‌کنم این در مورد کسی که عاشق بازیگری است صادق است. سعی کردیم این ویژگی را در فرخ ایجاد کنیم و دیدیم که چطور این مرز را جلو برد. برای مثال با اینکه فرخ با انرژی هر چه تمام‌تر و استرس و دلسوزی فراوان برای گروه، مردم آن منطقه و اطرافینش بمب خنثی می‌کرد، تماشاگر باز هم به او شک داشت. من از مخاطبان پیامی با این مضمون گرفتم که اگر هم فرخ نفوذی باشد ما دوستش داریم، چون به فکر مردم است! بعد از آن سکانس‌های خنثی کردن، پیام‌های این چنینی فراوان برای من آمد به‌طور مثال خیلی‌ها می‌گفتند که فرخ انگار نفوذی نیست ولی گاهی اوقات ما باز به او شک داریم و یا اگر هم نفوذی هست هوای دوستانش را دارد که این‌ها همین سوال شما را پاسخ می‌دهد. من سعی کردم که این سیاهی و سفیدی را توامان جلو ببرم و اینکه اصولاً در زندگی واقعی هم اعتقاد به سفید صد درصد و سیاه صد درصد ندارم.

دقیقا و نقشی که یک طرفه نوشته شود، برای مخاطب در نهایت غیر قابل باور میشود.

فکر می‌کنم مثبت‌ترین شخصیت هم اگر در شرایط خیلی بد و مورد آزار قرار بگیرد، بی تردید واکنش شاید حتی نزدیک به سیاه نشان بدهد و آن کاراکتر سیاه هم در شرایطی می‌تواند احساساتی شود و دلش به رحم بیاید. من به این جهت است که می‌گویم صد در صد سیاه و صد در صد سفید نداریم و اگر بخواهیم به لحاظ شخصیت پردازی تعریفی داشته باشیم خاکستری درست‌ترین تعریف است و من تلاش‌م را برای فرخ کردم که توامان این ابعاد شخصیت او را جلو ببرم و هر چه به قسمت‌های پایانی نزدیک می‌شدم لایه‌های متفاوت کاراکتر فرخ روشن می‌شد. پیچیدگی و لایه‌های متفاوت این شخصیت برای من چالشی و خیلی دوست‌داشتنی بود؛ امیدوارم که تماشاگر هم با آن ارتباط گرفته باشد.

فکر نمی‌کنید که این سریال می‌توانست با استفاده بیشتر از آرشیو و مستندات و صحنه‌های اکشن، مخاطب جوان‌تر را همراه کند و آمار مخاطب را بالا ببرد؟

من اعتقاد دارم که بهترینی وجود ندارد، در هر شرایطی حتماً می‌تواند یک نوع بهتری وجود داشته باشد ولی این مساله به موارد بسیاری بستگی دارد. از جمله این موارد می‌توان به شکل تولید، به زمانی که برای آن کار صرف می‌شود و به شکل پروداکشنی که قرار است صورت بگیرد اشاره کرد. به‌طور مثال ما برای «وضعیت سفید» دو سال زمان گذاشتیم و به تک تک جزئیات در آرمش کامل دقت می‌شد

و واقعا کار و تلاش می‌کردیم. روزها و ساعت‌ها برای یک پلانی وقت گذاشتیم که شاید به نظر بسیاری از کسانی که دارند کار می‌کنند معمولی باشد و بگویند که چرا آنقدر طول کشید، ولی واقعا مجموعه این ریزه کاری‌ها باعث می‌شود تا یک اثر ماندگار شود. حالا وقتی بخواهیم یک کاری را با این پروداکشن آن هم در دهه شصتی که در حال حاضر ریزه کاری‌های فراوان و به قول شما فضای اکشن و این چنینی دارد روایت کنیم و برای مثال می‌گویند که با این بودجه و زمان کار را انجام دهیم، مطمئناً کیفیت کاسته می‌شود ولی من به جرات می‌توانم بگویم با این زمانی که ما در اختیار داشتیم و آن شرایطی که بود بهترین نتیجه حاصل شد و نمی‌شود بهتر از این اتفاق بیفتد. حداقل ما در بازیگری تمام تلاش‌مان را می‌کنیم ولی در پشت صحنه؛ طراحی صحنه، دکور، کارگردانی و موارد دیگر یک مقداری سخت بود. ما باید روزی چهارده الی پانزده دقیقه فیلمبرداری می‌کردیم. به دلیل شکل برنامه‌ریزی و وقفه‌ای که به دلیل کرونا ایجاد شده بود سکانس‌های مربوط به تابستان را در زمستان و سرما و سکانس‌های زمستان را در گرمای تابستان فیلمبرداری کردیم و فکر می‌کنید که چطور می‌شود این کار را کرد؟ در سریال هم می‌بینید که یک جاهایی بازیگر مدام چاق و لاغر می‌شود، دلیلش این است که به‌طور مثال آنجا لباس‌های بسیاری زیر کاپشنش پوشیده ولی سکانس‌های زمستانی که باید با کاپشن و یقه‌اسکی باشد را در گرمای تابستان و همین چند وقت پیش فیلمبرداری کردیم و تحمل آن شدت از گرم بسیار سخت بود. این‌ها مسائلی است که تماشاگر از آن بی‌خبر است. بازیگر با برنامه‌ریزی‌های این چنینی تلاش می‌کند که فقط باورپذیر باشد اما هنگامی که سخی‌هایی به این شکل ایجاد می‌شود خواه و ناخواه از کیفیت کم می‌کند و حرف شما درست است. می‌توانست در شرایط خیلی خوب و با یک بودجه الف و بزه خصوصاً برای کارهای این چنینی که سندنیت تاریخی هم دارند، باورپذیرتر شود و صحنه‌های اکشن بهتر درآید که همه این‌ها از هر نظر مستلزم یک برنامه‌ریزی بسیار دقیق تر است ولی با این اندوخته، پتانسیل و بودجه و در این شرایط به نظر من بچه‌ها بهترین عملکرد را داشتند.

بعد این سریال درباره تشابه با سینمای مهدویان بارها گفته شده اما می‌خواهیم بدانیم خود شما چقدر آن جنس سینما و سبک کارگردانی را دوست دارید؟

من از فیلم‌هایی که در حال و هوای دهه شصت ساخته شدند «ماجراجای نیمروز» و «سیانور» را دیده‌ام و اتفاقاً در آن فضا فیلم «سیانور» را بیشتر از «ماجراجای نیمروز» دوست دارم و این سلیقه من است؛ هر دو فیلم‌های خوبی هستند ولی «سیانور» برای من باورپذیرتر بود. تشابه طبیعی است چرا که شما دارید از دهه شصت و اتفاقات مربوط به آن دوره حرف می‌زنید و خواه و ناخواه المان‌هایی که در آن فضا استفاده می‌شود، نوع پوشش، نوع گریم و اتفاقاً واحدی که رخ میدهد